

## مروری بر داستان نویسی معاصر عرب

### عبدالحسین فرزاد

۳۳ هنگامی که نجیب محفوظ در سال ۱۹۸۸ جایزه نوبل در ادبیات را از آن خود کرد، همه نظر ها به سرزمین های عربی دوخته شد زیرا، سرزمینی که قرن ها با سلطه شعر بر ادبیاتش زیسته بود، اکنون در حوزه ادبیات داستانی، حرفی برای گفتن داشت و از طریق داستان، با جهان سخن می گفت.

قرن ها بود که غلبه شعر بر هر ژانر ادبی دیگر در میان اعراب، امری تغییر ناپذیر بود. از امرؤ القیس پیشوای شاعران عصر جاهلی و متنبی شاعر توانای عصر عباسی تا کلاسیک های نو مانند احمد شوقی و الجواهری، تا نوگرایان دیگر مانند بدرشاکر السیاب، البیاتی، نزار قبانی، ادونیس (علی احمد سعید)، محمود درویش و مانند این ها همواره شاعران یکتا تازان میدان ادبیات عرب بودند. اما واقعیت این است که رمان و داستان کوتاه عرب، اکنون شانه به شانه شعر فخیم عرب، عرض اندام می کند و با حضور چهره هایی جهانی چون محفوظ، یوسف ادیس، احسان عبدالقدوس، و جوان ترها مانند غادة السمان، غسان کنفانی، میرال الطحاوی و.. آمده است تا روزگارت پرستی شعری را در ادبیات عرب، پایان دهد.



برای بررسی ادبیات داستانی معاصر عرب لازم است اندکی به عقب بازگردیم تاریخچه های تحول آن را در گذشته های نه چندان دور، بیابیم.

ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه در سال ۱۷۹۷ میلادی به سرزمین مصر تاخت. حمله او به مصر بسیار حساب شده و با تمهیداتی خاص بود. بدین معنی که تمدن باستانی و شگفت انگیز فراعنه در این سرزمین پر رمز و راز هنوز در هاله ای از ابهام پنهان بود؛ و دانشمندان مغرب زمین خواستار دیدار و پژوهش در این شرق جادویی بودند.

در نوزدهم ماه مه ۱۷۸۹ ناوگان پنجاه و چهار هزار نفری ناپلئون به سوی مصر به حرکت درآمد، در حالی که کتابخانه ای شامل ۲۸۷ کتاب با ملزوماتی علمی و نظامی و چند دانشمند اعم از فیزیک دان و زیست شناس به همراه داشت.

آلفرد دووینی شاعر معروف فرانسوی که در آن هنگام کودک بود بعد هانوست که این مرد بزرگ در حالی که تمام راه دریا را تا «اسکندریه» مصر دچار دریازدگی بود، «قرآن» مطالعه می کرد.

جالب است که ناپلئون با همین اطلاعات اندک قرآنی و کلمات عربی توانست بسیاری از اعراب را که از عثمانی ها چندان دلخوش نبودند با خود همراه کند. او به آنها قول داد که دین و مقدسات آنان مورد احترام قرار خواهد گرفت. پس از فتح قاهره ناپلئون با پذیرفتن الله به عنوان خدای یگانه اعتماد آنان را به خود جلب کرد و از آنان خواست تا در سازندگی مصر به او کمک کنند. فرانسوی ها در مصر، مدرسه و کتابخانه و روزنامه تأسیس کردند و دانشمندان آنان به باستان شناسی پرداختند و دانش مصر شناسی را پایه گذاری کردند. در این هنگام مصریان به عظمت تاریخ نیاکان خود پی بردند و در برابر ترکان عثمانی و فرانسویان اعتماد به نفس بیشتری پیدا کردند و جایی برای احساس حقارت برایشان باقی نماند.

محمد علی پاشا در سال ۱۸۰۵ بر تخت حکومت مصر تکیه زد. این مرد دلیر تاریخ مصر را دگرگون کرد. محمد علی به نهضت چاپ و روزنامه نگاری اهمیت فوق العاده ای می داد. گروه هایی

رانیز برای آموختن دانش های جدید به غرب فرستاد.

به طور کلی می توان آغاز حرکت جدید را در نگارش نو اعم از قصه نویسی و امثال آن تأسیس روزنامه «الوقایع المصریه» دانست، که محمدعلی پاشا در سال ۱۸۲۸ آن را دایر کرد. این حرکت تحولات فراوانی به دنبال داشت و انقلاب روزنامه نگاری را در مصر به وجود آورد تا اینکه در سال ۱۸۷۵ روزنامه عظیم «الاهرام» در مصر به وسیله سلیم و بشاره تقلا دو برادر لبنانی تأسیس شد. این روزنامه همواره در سیاست و جامعه مصر تأثیری شگرف داشته است.

۲۵

به دنبال نهضت روزنامه نگاری، مجلات فراوانی منتشر شد که همگی مردم را در برابر ظلم و استبداد به سلاح آگاهی و ایمان مجهز می کردند.

از معروف ترین این مجلات، مجله «الهلال» بود که توسط جرجی زیدان و باشعارالی الامام (به پیش) در سال ۱۸۹۲ دایر شد. این مجله هنوز هم (به سردبیری دکتر حسین مونس) منتشر می شود. جنبش ترجمه به همراه اوج گرفتن روزنامه نگاری در بلاد مصر و دیگر سرزمین های عثمانی، رواج یافت. در زمان محمدعلی پاشا بیشتر کتب علمی و نظامی ترجمه می شد اما بعدها همه نوع کتابی را به عربی برگرداندند.

آثاری مانند «آندروماک» اثر راسین؛ «بعد از توفان» اثر هنری بوردو؛ «پاریسی زیبا» اثر کوننث داش؛ «سه تفنگدار» اثر الکساندر دوما و «روکامبول» اثر بنسون دو ترای از جمله این آثارند. برخورد غرب و شرق در نویسندگی اعراب اثری نیرومند گذاشت. ادراک و احساس و خردگرایی اعراب که در بند فقر و بی خبری بود اکنون مجالی برای رهایی و انطلاق یافته بود. به بیان دیگر، روزنامه نگاری و چاپ مطبوعات کمک بیشتری به نشر ادبیات داستانی اعراب که اینک متحول شده بود کرد. مجله «الهلال»، مطالب تاریخی، منتشر کرد.

به طور کلی می توان دو دوره قصه نویسی را در این برهه از قصه نویسی عرب یافت: دوره اول که به ترجمه و اقتباس اختصاص دارد، آغاز جدایی از قالب کلاسیک قصه عرب است. البته این جدایی هنوز در ذات خود کامل نیست و عناصر قصه همان عناصر پیشین است؛ مانند «حدیث عیسی بن هشام» نوشته المویلحی، که به تقلید از «مقامات» بدیع الزمان همدانی نوشته شده است.

دوره دوم را می توان بنیاد درست قصه جدید عرب دانست و آن نوشتن به روش غربی بود. از آن جمله است «قصه زینب» نوشته محمدحسین هیکل (۱۸۸۸-۱۹۵۷) که از نخستین کارهایی است که عناصر قصه از نظر فنی در آن کامل است، اما در سطحی نیست که بتواند امتیازی مهم

در قصه نویسی کسب کند. «قصه زینب»، ماجرای دل‌بستگی جوانی به دختر عمویش است که اختلاف طبقاتی مانع از دواج این دو و حتی، ابراز این عشق می‌شود. هیکل، در این قصه، تمامی سنت‌های پوسیده و اعتقادات خرافی روستاهای مصر را با واژگان به تصویر می‌کشد، و تا حدی نیز از آن انتقاد می‌کند.

### گرایش‌ها در قصه نویسی نو عرب:

به طور کلی دو جریان عمده را در این بخش از ادبیات عرب می‌توان پی گرفت که عبارتند از: «گرایش تاریخی» و «گرایش اجتماعی».

ظلم و ستم عثمانی‌ها و ترک‌تازی‌های آنان که با قتل و غارت همراه بود، توده‌های محروم جامعه را به استضعاف و بی‌خبری و نومیدی سوق داده بود. اکنون روشنفکران عرب با در دست داشتن سلاح کاری ژورنالیسم و مطبوعات، بر آن شدند با آگاه کردن توده‌ها آنان را علیه ستمگران عثمانی بشورانند. بنابراین نخست اعراب را به سوی نوعی بازگشت به خویشتن کشانیدند، تا احساس حقارت و عادت به ستم‌پذیری را در آنان از میان ببرند. از این رو، قصه‌های این دوره، تاریخ را بازگو می‌کرد اما با ارائه الگوهای اخلاقی والا و رشادت‌ها و مردمی‌ها و گوشه‌هایی از مبارزه با فساد و تباهی که در تاریخ اندک نیست. بدین ترتیب کسانی مانند سلیم البستانی، جرجی زیدان و فرح‌آنتون نوشتن این نوع قصه را دنبال کردند.

سلیم البستانی قصه «ملکه زنبیبا» و «سرگستگی در بلاد شام» را نوشت. این قصه پندآموز ملودرامی سرشار از مخاطرات و حوادث غیرمنتظره بود. با این حال، نویسنده تا آنجا که می‌توانسته سعی کرده چهره‌ای واقعی از زندگانی آن روزگار به دست دهد.

جرجی زیدان بیست و یک قصه تاریخی نوشته است که در این روایات کوشیده تاریخ اسلام و مسائل آن را به مخاطب القا کند. او تا آنجا که می‌توانسته به حقایق تاریخی پای بند مانده است. معمولاً در قصه‌های جرجی زیدان گره داستان به فقدان معشوق و امثال آن وابسته است که با پیدا شدن آن عنصر، گره داستان نیز گشوده می‌شود. بنیان داستان‌های او نیز بر «تصادف» است، نه «حادثه». از این رو همواره سرنوشت به عنوان عامل تعیین‌کننده در «طرح» به چشم می‌خورد. جرجی زیدان از تحلیل ذهنیات قهرمانش عاجز است؛ هر چند کشش داستان‌ها آن اندازه هست که مخاطب را به دنبال خود بکشاند. بسیاری از آثار او به زبان فارسی ترجمه شده است. از آثار او ست: «ابومسلم خراسانی»، «دوشیزه قریش»، «شارل و عبدالرحمان»، «عروس فرغانه»، «صلاح

الدین ایوبی»، «زیبای کربلا»، «عباسه و جعفر برمکی»، «حجاج یوسف»، «احمد بن طولون». بر اساس برخی از این قصه‌ها در ایران و کشورهای عربی فیلم سینمایی هم ساخته شده است. در این دوره در آثار سلیم البستانی روایات خاص اجتماعی دیده می‌شود. او قصه‌های «سلمی» و «أسماء» را در آن روزگاری به رشته تحریر درآورد که از نظر فنی بر «تصادف» و «عراق» استوار است و پند و اندرز مستقیم می‌دهد؛ شخصیت‌ها در خدمت آرا و اندیشه‌ها هستند و از خود هیچ گونه اختیاری ندارند. با این حال، ردّ نوعی نقد اجتماعی و اخلاقی را می‌توان در آن پی گیری کرد. قصه‌های فرح أنطون و نقولا حداد (۱۸۷۲-۱۹۱۶) نیز همین ویژگی‌ها را دارند.

۲۷

### قصه نویسان بزرگ عرب:

(تاشکست ژوئن ۱۹۶۷ اعراب از اسرائیل)

اصولاً دهه ۱۹۶۰ در سرنوشت و تاریخ معاصر اعراب، فصل برجسته‌ای است که از جهت تحولات بنیادی اهمیت جامعه‌شناختی ویژه‌ای دارد. در این سال‌ها تقریباً همه کشورهای عربی گام‌های بزرگی در راه دمکراتیزه کردن جوامع خود برمی‌داشتند و بر آن بودند تا اقتصاد خود را از سلطه بیگانگان خارج کنند.

در سال ۱۹۶۳ جمهوری دمکراتیک الجزایر اعلام کرد که بر آنست تا بر پایه اصول سوسیالیسم و جامعه‌گرایی کشورش را بسازد.

در سپتامبر ۱۹۶۲ رژیم پادشاهی در کشور عربی یمن، برچیده شد. در همین سال‌ها بود که لیبی و مراکش، از اجاره دادن پایگاه‌های هوایی به آمریکا در خاک خود، امتناع کردند.

در اکتبر ۱۹۶۴ حکومت نظامیان در سودان سقوط کرد و ائتلاف گروه‌های ملی قدرت را به دست گرفت.

از مهم‌ترین حوادثی که در این دهه در سرزمین‌های عربی رخ داد و باعث شد تا استعمارگران غرب را برای مقابله با آن هماهنگ کند، همایش سران عرب در ژانویه ۱۹۶۴ در قاهره بود. رهبری مصر در این حرکت، غرب را به شدت متوحش کرده بود.

سران عرب کمی بعد در سپتامبر ۱۹۶۵ بار دیگر در مصر، در شهر اسکندریه گرد هم آمدند و افزون بر پای فشردن بر یکپارچگی اعراب، منشوری صادر کردند که همه دولت‌های عرب یکصدا خواستار رویارویی با اسرائیل متجاوز شدند که به دنبال آن سازمان آزادی بخش فلسطین، به طور جدی پایه‌گذاری شد. در سال بعد ۱۹۶۶ پنج کشور مصر، سوریه، عراق، الجزایر و اردن،

پیمانی تدافعی در برابر اسرائیل امضا کردند.

غربی‌ها که تحولات دمکراتیک و جامعه‌گرایانه اعراب را جدی دیدند، بر آن شدند تا با یاری کردن کشور غیرقانونی اسرائیل، روند این بیداری و حرکت را کند و یا نابود کنند؛ از این روی در چانه زنی‌های خود با اعراب آنان را قانع کردند که اسرائیل به آنان حمله نخواهد کرد. یکی از افسران عراقی که در آن سال‌ها در قاهره و در صفوف ارتش مصر بود برای من (فرزاد) مشاهداتش را بیان کرد و گفت ستاد مشترک ارتش مصر ما را از حالت آماده‌باش خارج کرد و ما با خانواده‌های خود به باشگاه افسران رفتیم. اما ناگهان در ساعت ۹ صبح روز پنجم ژوئن (۱۹۶۷) غرش بمب افکن‌های اسرائیل فرودگاه‌های قاهره و سایر متحدان را درهم کوبید. پس از این حادثه جمال عبدالناصر رییس جمهور مصر بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و طی بیاناتی که با بغض همراه بود از اینکه فریب‌گریبها را خورده است از ملت عرب پوزش خواست و سلاح کم‌ریش را بیرون آورد تا خودکشی کند که ناگهان فیلمبردار تلویزیون خودش را روی دست و سلاح او انداخت و مانع شد. با دیدن این صحنه هیجانی وصف ناپذیر ملت عرب را فراگرفت و همه در خیابان‌ها با صدای بلند گریه می‌کردند. و از آن روز بود که تمامی اعراب دانستند، غرب دوست آنان نیست و آنان در مقاصد استعماری خود هم پیمان هستند و مسأله فلسطین تنها یک مسأله منطقه‌ای نیست بلکه غرب برای مقاصد بزرگ تری این دولت را تأسیس کرده است.

تا پیش از جنگ رسمی اعراب و اسرائیل که در ژوئن ۱۹۶۷ با توطئه غرب به شکست نظامی اعراب انجامید، درونمایه قصه‌های عرب بیشتر درباره ذات جامعه عرب بود و از عوامل خارجی که در ساختار جامعه عرب پس از باز شدن پای غربی‌ها به سرزمین‌های اسلامی عرب زبان، تأثیری اساسی داشت تا حدی غافل بود؛ یا آنکه کوشش در این زمینه به آرای سیاسیونی مانند سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبده محدود می‌شد. بنابراین نوک حمله قلم‌ها بیشتر به رویارویی با سنت‌ها و جامعه سنتی عرب بود؛ به طوری که کسانی مانند جبران خلیل جبران، نویسنده توانای لبنانی، بر این باور بودند که تحولی بنیادی در ساختار جامعه و زندگی عرب و بلکه همه جهان لازم است تا بنیاد ظلم را برکنند و با آن ساختار زمینه ایجاد دیکتاتوری و ستم از میان برود. این افکار ایدئالیستی در آثار منفلوطی نویسنده رومانتیک مصری نیز نمود دارد. نظریات اینان به گونه‌ای نبود که به جامعه عرب نوید انقلاب و تحول بدهد بلکه به تصور تناقضات اجتماعی نوعی یأس را رواج می‌داد. در این آثار به ویژه آثار خلیل جبران، انسان‌گرایی

افراطی عرفانی درونمایه اصلی آثار بود. غافل از اینکه چنین تفکری، مخاطب را در پیدا کردن حالت انفعالی و پذیرفتن بیشتر کمک می‌کند تا پیدا کردن روحیه مبارزه و فعال. بنابراین می‌توان این آثار را نیز همانند آثار پیشین، نوعی اندرزگویی دانست اما مترقی تر و زیباتر و غیرمستقیم (بی آنکه مخاطب راه به جایی ببرد).

به بیان دیگر تاپیش از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ میان اعراب و اسرائیل، کمتر اثری را در ادبیات داستانی عرب می‌توان یافت که گرایش رئالیستی داشته باشد. شکست ژوئن، شوک و ضربه‌ای بود که جهان عرب را از اتاق بیهوشی خارج کرد و او توانست موقعیت خود را ارزیابی کند و از حوزه مسائل جنسی و عاشقانه و عرفان سطحی و اجتماعیات بی‌خطر برهاند.

### محمد المویلیحی

(۱۸۵۸-۱۹۳۰)

مویلیحی در قاهره زاده شد. پدرش از تاجران بزرگ عهد محمدعلی پاشا بود. مویلیحی از شاگردان سیدجمال الدین اسدآبادی بود. علاوه بر زبان عربی زبان ترکی و فرانسوی را نیکو می‌دانست. دوران تحصیلات و جوانی اش را در مدارس طبقة اشراف مصر گذراند. چندسالی در ایتالیا و فرانسه زندگی کرد سپس به ترکیه رفت و در آنجا به تصحیح و چاپ کتبی مانند «الغفران» تألیف ابوالعلائی معری اقدام کرد و در چند نشریه از جمله «الاهرام» مطلب نوشت. «قصه عیسی بن هشام» اثر مهم محمد المویلیحی قصه‌ای است که به تقلید از «مقامات» بدیع الزمان همدانی نوشته شده است. قهرمان بدیع الزمان در «مقامات» او عیسی بن هشام نام دارد که در سفرهایش با حیل و نیرنگ و سحریان و قصه‌گویی برای بزرگان کسب معاش می‌کند. بدیع الزمان هر یک از این حیل‌ها را یک «مقام» نام نهاده است.

چهارچوب و طرح کلی قصه مویلیحی همانند «مقامات» است. او قهرمان داستان را از نسل ماقبل نسل خود برگزیده است. شاید «قصه اصحاب کهف» الهام بخش او در این داستان بوده است. عیسی بن هشام همواره در سیر و سفاست و در یکی از شب‌های مهتابی که در مقبره‌ها به تفکر درباره مرگ و زندگی پرداخته است، ناگهان می‌بیند که یکی از مردگان از درون گوری بیرون می‌آید. میان او و عیسی بن هشام گفت‌وگویی صورت می‌گیرد. او خودش را احمد پاشا منکیلی معرفی می‌کند که در سال ۱۸۵۰ درگذشته و از مبارزان و جهادگران بوده است. راوی با احمد پاشا دوست می‌شود و او را با خود به قاهره می‌برد. او با دیدن وضع و حال مردم متوجه

می شود که قاهره بسیار عوض شده و زندگی مردم به صورتی جدید (آمیزه ای از ظواهر سنتی گذشته و صورت جدید غربی) درآمده است. در هر حال جهانی پر از عیوب اخلاقی و اجتماعی است. مولیجی در این قصه همه جوانب زندگی و جامعه اعراب را از تجار گرفته تا پلیس ها و مردم عادی به تصویر کشیده و مورد انتقاد قرار داده است.

عیسی بن هشام، احمدپاشا منکیلی را پس از گشت و گذار در مصر، به پاریس می برد تا جامعه متمدن غربی را نیز به او نشان دهد سپس با هم به مصر بازمی گردند و منکیلی به این نتیجه می رسد که زندگی غربی صددرصد شر و پلیدی نیست و می توان از آن کمک گرفت.

قصه «عیسی بن هشام» المولیجی را می توان بارمان انتقادی «سیاحتنامه ابراهیم بیک» یا «بلای تعصب» نوشته حاجی زین العابدین مراغه ای نویسنده ایرانی - آذربایجانی همانند دانست. آنچه قصه «عیسی بن هشام» را جذاب می کند سبک دلنشین و نثر ساده و روان آن است که با توصیف های فراوان همراه است.

### مصطفی لطفی المنفلوطی

(۱۸۷۶-۱۹۲۴)

او در منفلوط مصر از خاندانی معروف و سرشناس زاده شد. در کودکی قرآن را فراگرفت و برای ادامه تحصیلات به «الازهر» فرستاده شد. در آنجا با محمد عبده انقلابی مشهور محشور بود. سپس به نوشتن مقاله و قصه دست زد. با وطن پرستانی همچون سعد زغلول نیز همراه بود. او آخر عمر در کتابخانه مجلس مصر به کار مشغول شد و سال ۱۹۲۴ درگذشت.

منفلوطی در ظاهر و باطنش همچون قطعه ای موسیقی می نمود. او مردی خوش فکر، آراسته، متین، خوش ذوق و خوش اخلاق و خوش لباس بود. این ویژگی ها را در ترکیب آثارش نیز می توان دید. او ادیبی مستعد و با بهره ذوقی فراوان از ادبیات بود. وی بیش از آنکه صنعت گر ادبیات باشد، نویسنده ای طبیعی و ساده و در زمره نخستین کسانی است که داستان کوتاه را در مصر تجربه کرده اند.

دو نکته عمده در آثار او می توان یافت. نخست این که ابزار بیان او ضعیف است و این بدان سبب است که او به زبان ادبیات آگاهی عمیقی ندارد. از این رو در شکل ارائه دچار اشکال است؛ تا آنجا که، ممکن است در آثارش خواننده گاهی دچار سوء تفاهم شود. این کج فهمی خواننده به جهت خطا در تعبیر منفلوطی است که به قول معروف لفظ را در غیر مواضع له قرار داده است.



نکته دوم این که منفلوطی گرفتار ضعف فرهنگی است از آن جهت که در علوم مشرق زمین متضلع نبود و نیز با مغرب زمین و تمدن آن، پیوند مستقیم نداشت. در تفکرات اجتماعی، تا حدی سطحی و ساده است و به سادگی درگیر دگرگونی و عدم ثبات می گردد.

قصه های منفلوطی از جهت ارتباط اجزای قصه و عناصر آن قوی نیست. آنچه او را مشهور کرده، نثر ادبی اوست که در حقیقت نثر رایج اوایل قرن بیستم، در مصر بود. تم و درونمایه بیشتر قصه های او را غم ها و آلام افشار فرودست جامعه تشکیل می دهد، به طوری که می توان رگه های نارسیسیزم را در ادبیات او ریشه یابی کرد و علت این همه اندوه و غم را یافت. او چنان خود شیفته است که حتی آثاری را که به عربی ترجمه می کند مسخ می کند و به دلخواه تغییر می دهد. به بیان دیگر در قصه های او نوعی گریز از واقعیت وجود دارد که در پشت اشک های او پنهان است. با این حال اندیشه های انسان گرایانه منفلوطی و تلاش او برای ریشه یابی علل فجایع زندگی انسان (هر چند بسیار ابتدایی است) قابل تقدیر است.

از آثار مشهور اوست: «العبرات» که مجموعه آثار ترجمه اوست. «النظرات» که مجموعه ای در سه قسمت است و در بردارنده مقالات سیاسی، اجتماعی و ادبی او در مطبوعات است.

### قصه نویسی پس از شکست ۱۹۶۷ اصراب از اسرائیل

بی تردید انقلاب ۱۹۵۲ مصر توسط افسران میهن پرست مصری به رهبری ژنرال نجیب و سرهنگ جمال عبدالناصر، مهمترین رخداد سیاسی در جهان عرب است. این حادثه مبارک در همه شوون کشورهای عربی اثر گذاشت. *مآثرات و مطالعات فرهنگی*



ادبیات عرب پس از این زمان ادبیات رئالیستی و اجتماعی است. در این ادبیات که قصه در آن دو شادوش شعر در حرکت است، زندگی مردم عادی مانند کشاورزان، پیشه‌وران، کارگران و صنعتگران، موضوع اساسی را تشکیل می‌دهد و عواطف و احساسات این گروه‌های اجتماعی همواره در مدنظر اهل قلم است.

شکست اعراب از اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷، آخرین و غافل‌ترین روشنفکران عرب را از خواب هزار و چند صد ساله بیدار کرد. این شکست چنانکه گفتم با نقشه قبلی و هماهنگی با اسرائیل از سوی امپریالیسم غرب طراحی شده بود، و به روشنفکران غرب‌زده عرب ثابت کرد که غرب منافع خودش را بر همه چیز ترجیح می‌دهد و نظر متفکرانی چون رفاعة طهطاوی چندان درست نیست. طهطاوی می‌پنداشت با غربی شدن و تغییر دادن همه شوون زندگی اعراب می‌توان آنها را با اروپاییان هماهنگ کرد.

در هر حال این شکست که به قول نزار قبانی شاعر توانای عرب رسوایی بزرگ عرب بود، به گمان من پیروزی عرب بود، زیرا اعراب دانستند که چشم امیدشان باید تنها به خود و همت خودشان و نیروی بنیان‌کن توده‌های و وطنشان باشد.

اعراب دانستند که غرب صد در صد پشتیبان رژیم نژادپرست اسرائیل است و زندان‌های هولناک، شکنجه‌های قرون وسطایی و کشتار گروهی روستاییان (کفر قاسم و ...) و غضب سرزمین‌های مردم فلسطین را تأیید می‌کند.

این شکست چنان برای اعراب مهم بود که دریافتند مسأله و عمق فاجعه چنان زیاد است که تنها به فلسطین محدود نمی‌شود بلکه شعار صهیونیسم که سرزمین سلطنت اسرائیل را «از نیل تا فرات» می‌داند، شوخی نیست زیرا رسانه‌های غربی پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ تنها هفت دهم درصد به نفع اعراب و مابقی به سود اسرائیل و آمریکا بود و اعراب را تجاوزگر جلوه می‌داد. اسرائیل بعدها با آسودگی خیال به تجاوز خود به سرزمین‌های عربی ادامه داد و قریانگاه دوم اسرائیل در جنوب لبنان افتتاح شد و از ۱۹۷۵ به بعد این تراژدی هولناک همچنان ادامه دارد.

سال‌ها پیش در روزنامه عربی «السیاسه» (شاید سال ۱۹۹۶) خواندم که: پروفیسور شاحاک، نویسنده اسرائیلی کتابی تحت عنوان «دیانت و تاریخ یهود» درباره تاریخ سه هزار ساله اسرائیل نوشته است. این کتاب به عربی ترجمه شده است و پروفیسور ادوارد سعید نیز مقدمه‌ای بر آن نوشته است. او در این مقدمه به معرفی دقیق شاحاک می‌پردازد و می‌گوید: شاحاک استاد بازنشسته شیمی دانشگاه عبری قدس است. شاحاک یکی از شایسته‌ترین آگاهان سیاسی و

اجتماعی مسائل خاورمیانه عربی است. او در نظریات خود بسیار روشن و باشجاعت کامل با آرای نژادپرستانه صهیونیست ها به مخالفت برخاسته است و در میان فلسطینیان جایگاه ویژه ای دارد.

بدین ترتیب قصه نویسان عرب را در این برهه یأس و ننگ و اندوه فرا گرفت. اگر چه این دوره، خود، طلیعه بیداری حقیقی آنان بود.

در عربی سخن مشهوری است که می گوید: شعر عرب، در عراق متولد می شود و در مصر می میرد و رمان و نثر عرب در مصر متولد می شود و در عراق می میرد.

این سخن چندان بی راه نیست. ما نیز بر سنای پژوهش های نقد ادبی بر این باوریم که اکنون بزرگ ترین شاعران عرب عراقی اند و بزرگ ترین قصه نویسان عرب از وادی نیل برخاسته اند. بنابراین اگر در این پژوهش کوتاه تأکید بیشتری بر مصری هاست، بدان جهت است که مصری ها در ادبیات داستانی معاصر بیش از سایر اعراب جهانی شده اند.

این بدان معنا نیست که در مناطق «دیگر و وطن العربی» ادبیات داستانی وجود ندارد؛ بلکه شهرت آنان در حدی نیست که در ردیف نویسندگان جهانی عرب قرار گیرند. با این حال کوشش های آنان در عبور از سنت گرایی به مدرنیسم قابل تقدیر است.

شاید نخستین داستان نویسی به سبک نو عراق را در کارهای محمود احمد السید (۱۹۰۳-۱۹۳۷) بتوان دید. نخستین رمان او که از دیدگاه تکنیکی قابل توجه است «دراهِ از دواج» نام دارد و محصول ۱۹۲۱ است. السید در سال بعد ۱۹۲۲ در رمان دیگر به نام های «سرنوشت ضعیفان» و «بدبختها» منتشر کرد.

یکی از کارهای قابل توجه محمود احمد السید، «جلال خالد» است که در ۱۹۲۸ نوشته شده است.

واقعیت این است که رمان عراقی، تا دهه ۱۹۶۰ نتوانست حضوری نیرومند در گستره رمان عرب داشته باشد. اما در این دهه بود که دورمان مهم و سرنوشت ساز در عراق منتشر شد رمان نخست «نخل و همسایه ها» ۱۹۶۶ و «پنج صدا» ۱۹۶۷ نام داشت. در حقیقت با این دواثر که نوشته غائب طعمه فرمان بود، رمان واقعی در عراق زاده می شود. این نویسنده مبتکر با آثار دیگرش به نام های «زایمان» ۱۹۷۴ و «قربانی» ۱۹۷۵ و «سایه ای بر پنجره» ۱۹۷۹ مجموعه ای نیکو از ادبیات داستانی مدرن عراق را ارائه کرد.

در میان داستان نویسان عراق پس از دهه ۱۹۶۰ به چهره هایی برمی خوریم که هر چند شهرت

آنان محدود است اما در مجموع از شاخص های عراق به شمار می روند. این گروه که بیشتر در دهه ۱۹۶۰ و پس از آن دست به نوشتن زدند موج های جدیدی در ادبیات داستانی عراق ایجاد کردند، مانند: «مه در نیمروز» ۱۹۶۸ اثر **برهان الخطیب**، «دومرد بر نردبان» ۱۹۶۸ اثر **منیر مراد**، «مردان درسکوت اشک می ریزند» ۱۹۶۹ اثر **عبدالمجید لطفی**.

در حاشیه خلیج فارس در حقیقت قصه نویسی مدرن مدت ها درگیر این مسأله بود که آیا هنر برای هنر مهم است یا هنر برای جامعه؟ به بیان دیگر هنر هدفمند؟ در مجموعه قصه روایا اثر **حمود الشیب**، ما نوعی احساسات ابتدائی را در بر خورد با تاریخ درمی یابیم.

بازگشت صلاح الدین، کتابی از **عبدالقادر عقیل** نویسنده بحرینی است که به نوعی ویژه نگرشی جدید به تاریخ دارد.

تجربه **عبدالقادر عقیل**، بابت تازه در ادبیات داستانی عرب حوزه خلیج فارس گشود و آن روی آوردن روشنفکران و نویسندگان به میراث فرهنگی و قومی به طور اخص و اعراب به طور عام بود. از آن جمله اند:

- خانم **فوزیه رشید** نویسنده بحرینی نویسنده «مرایا الظل و الفرح» (آینه های سایه و شادی)

- **محمد العجمی** نویسنده کتاب «الأرضه المهجوره» (پیاده روهای پرت)

به بیان دیگر نویسندگان حاشیه خلیج فارس همچون نویسندگان عصر قاجار و پهلوی اول در ایران، به رمان ها و داستان های تاریخی روی آورده اند.

در کشور کویت نیز کسانی را می یابیم که تجربه هایی قابل توجه را آغاز کرده اند و امید است که در آینده بتوان از آنان کارهای پخته تری خواند. مانند: خانم **ثریا البقیمی**. از کارهای خوب ثریا مجموعه قصه «رحیل النوافذ» (کوچ پنجره ها) است که صرف نظر از ضعف های تکنیکی، اثری قابل توجه است.

باید توجه داشت که با حرکت پویای داستان نویسی جدید اکنون در این مناطق نام هایی را می توان یافت که به سادگی نمی توان از کنارشان گذشت. زیرا آنان را شاید بتوان امیدهای آینده داستانی در حوزه عربی خلیج فارس دانست.

در حقیقت این آثار قدم های نخست و به بیان بهتر سیاه مشق هایی بیش نیست. اما در میان برخی نویسندگان سایر مناطق عرب، افرادی قابل توجه و مشهور را می توان یافت. از این جمله اند: وزیر مختار یمن در کویت: **زید مطیع دماج**، که از قصه نویسان مشهور یمن است.

همچنین **الطیب صالح**، نویسنده و ژورنالیست پرکار سودانی. تقریباً ماهی نیست که من در نشریات عرب مطلبی ادبی و فرهنگی از طیب صالح نخوانم. افزون بر این در یکی از مجلات عرب *Comnistlu* است و در هر شماره صفحه مخصوص به خود دارد. از کارهای خوب او مجموعه قصه «ضوالبیت» (خانه را روشن کن) است که در ۱۹۷۱ نوشته شده است. همچنین **عبد الحمید بن حدوقه**، رمان نویس الجزایری، که اخیراً درگذشت نیز در شمار ایشانند. و نیز **فاضل السباعی**، داستان نویس مشهور سوری قصه های کوتاهش مشهور است. از جمله مجموعه خندیدن در روزگار دشخوار، که از کارهای خوب این نویسنده است که در سال ۱۹۸۳ منتشر شد.

### نجیب محفوظ

نجیب محفوظ در سال ۱۹۱۱ در یکی از محلات قاهره زاده شد و در اوت ۲۰۰۶ درگذشت. در حقیقت رمان بازی تقدیر عبث الأقدار که در سال ۱۹۳۹ به وسیله نجیب محفوظ منتشر می شد نویدی بود که روزگاری خواهد رسید که این نویسنده که با شعارهای تند، کارش را آغاز کرده است، به اندیشه های ملایم اما عمیق رئالیستی دست خواهد یافت و سوسیالیسم را در حقیقت در ژرف ساخت کارش قرار خواهد داد.

نجیب محفوظ که از سال ۱۹۶۱ به سوی فکر و فلسفه گراییده بود همچنان به راهش ادامه داد. او شکل توصیفی قصه را رها کرد و زبانش را به گونه ای قرار داد که در خلال آن مشکلات فکری را مطرح کند و در آثاری مانند «حکایه بلا بدایه و لانهایه» (داستان بی سر و ته) و نیز «حاره العشاق» (کوی دلدادگان) و امثال آن، جدال میان علم و دین و تناقض میان واقعیت انقلاب مصر و آنچه را که شعار داده می شد، مطرح می کند.

او در سال ۱۹۸۸ برنده جایزه ادبی نوبل شد. درباره او می توان گفت که آثارش آینه ای برای جامعه مصر است. می توان در آثار او تاریخ جامعه مصر را از دوران اقتدار جمال عبدالناصر تا شکست ۱۹۶۷ به خوبی دید.

تریلوزی (trilogy) نجیب محفوظ با نام های **بین القصرین**، **قصر الشوق** و **السكرتیه**، که هر سه نام محله هایی از شهر قاهره است، آخرین نقادان غرب و شرق را قانع کرد که اعراب اینک نبوغ شعری خود را در حوزه ادبیات داستانی نیز آزموده اند و از این آزمون، پیروز به درآمده اند. نجیب محفوظ در آثارش ما را در کوچه پسکوچه های قاهره می گرداند در حالی که عنصر زمان

به عنوان یک شخصیت جاندار وجود دارد و نقشی قوی بازی می کند. چهرهٔ زمان ممکن است کوچک ای باریک یا محله ای قدیمی باشد که بی آنکه بمیرد کانونی برای حادثه ها و مکانی برای دور و تسلسل باطل و همیشگی است.

در مجموع باید گفت که نجیب محفوظ، نویسنده ای است که مشکل خاص متافیزیکی یا فلسفی ندارد از این رو برای جامعهٔ عرب و بافت اجتماعی خاص آن تهدیدی به حساب نمی آید و می تواند در کنار رژیم های ارتجاعی عرب به کارش ادامه دهد. به بیان دیگر او مورخ ادبی است زیرا کوشش دارد میان تناقضات اجتماعی نوعی توازن برقرار سازد و به مخاطب القا کند که جامعه با آن شمول و گسترده گی خود ناچار باید این تناقضات را داشته باشد. شاید همین اندیشهٔ اوست که ما چهره ای واضح از فلسطین در آثار او نمی بینیم.

رمان «بچه های محلهٔ ما» از رمان های اوست که با وجود قوی بودن، نقادان آن را نوعی کفرگویی تلقی کردند و باعث شد تا چهره او خدشه دار شود. همچنین چون صلح انور السادات را با اسرائیل در کمپ دیوید، پذیرفت، اعراب نسبت به آثار او نظر خوبی نداشتند و حتی نشر آثارش در برخی کشورهای عرب ممنوع بود. اما پس از برنده شدن جایزه نوبل این ممنوعیت برطرف گردید.

از آثار اوست: «خان الخلیلی» (محله ای در قاهره) ۱۹۴۶، «زقاق المدق» (کوچهٔ مدق) ۱۹۴۷، «ثرثره فوق النبیل» (ورآچی بر روی رود نیل) ۱۹۴۷، «التنظیم السّری» (سازمان مخفی) ۱۹۸۵.

### احسان عبدالقدوس

(۱۹۱۹ - ۱۹۹۰)

عبدالقدوس از نویسندگان بزرگ مصر است. پدرش مؤسس مجلهٔ مشهور «روز الیوسف» بود.

نجیب محفوظ.



احسان از کودکی با نویسندگی و روزنامه نگاری آشنا بود. روزنامه نگاری باعث شده بود که وی بیش از هر نویسنده دیگری به مفاسد اجتماعی و سیاسی روزگار ملک فاروق و خاندان او توجه داشته باشد و مقالاتی بر ضد او بنویسد. احسان عبدالقدوس سرانجام سردبیر مجله «روز اليوسف» شد و همچنان تا پایان عمر، نویسنده ای متعهد و اجتماعی باقی ماند. او را می توان یکی از نویسندگان رئالیست عرب به ویژه رئالیسم انتقادی دانست. آثار او ساده و روشن است. طرح های ساده او در داستان هایش به راحتی مخاطب را با عمق مفاسد اجتماعی آشنا می کند. او با خربیدن به درون اعراب مشکلات و معضلات اجتماعی را با الگوسازی به خوبی پی جویی می کند. این رئالیسم را می توان در قصه های کوتاهی مانند «البطل» (قهرمان) به خوبی دید. در این داستان چهره رزمنده ای را نشان می دهد که بدون هر گونه شعار و خودنمایی به جنگ با انگلیسی ها به تنگه سوئز می رود و در آنجا می جنگد سپس مجروح می شود و بی آنکه در پی نام خودش در فهرست قهرمانان جنگ باشد به دهکده اش برمی گردد، زیرا او مرد عمل است و مانند دیگران فقط حرف نمی زند.

احسان عبدالقدوس مدتی زندانی شد و پس از زندان کنج عزلت گزید و به نوشتن روی آورد. بیشتر رمان های او به صورت فیلم سینمایی و سریال تلویزیونی درآمده است. مانند:

بالین خالی (الوساده خالیه)

هیچ چیز مهم نیست (لاشیء بیهم)

من نمی خوابم (أنا لا أنام)

چیزی درون سینه ام (شیء فی صدری)

عینک دودی (النظارة السوداء)

درخانه ما مردی هست (فی بیتنا رجل)

راه بن بست (الطریق المسدود)

عقل من کو (این عقلی)

از رمان های مشهور او رمان دو جلدی «شیء فی صدری» (چیزی درون سینه ام) است. من چند سال پیش مقدمه احسان را بر این رمان به فارسی برگرداندم و به چاپ رساندم. در این جا بد نیست قسمت هایی از حرف های او را بشتنیم:

«... روزی از خود پرسیدم آیا ممکن است سرمایه دار خوشبخت باشد؟ و پیش از این که پاسخ دهم، پرسشی دیگر را از خودم جو یا شدم: سرمایه داری چیست؟ اساس تفکر سرمایه داری

چيست؟ و اين گونه پاسخ دادم: سرمايه داري عبارت از آزادي فردي است...

اين درست است زيرا اساس تفكر سرمايه داري آزادي فردي است. و از ديدگاه سرمايه داري افراد هرگز با هم برابر نيستند و ممكن نيست كه چون دندانه هاي شانه دريك ردیف قرار گيرند. افراد در قواي عقلي، بدني، خلقي، عصبی و غيره متفاوتند. يك نفر نبوغ دارد، ديگري فردي عادي است. خطاست اگر يك نابغه را وادار كنيم تا در همان حد فرد عادي زندگي كند، بلكه لازم است به او آزادي را بدهيم تا به نبوغش ادامه دهد.

شخصي كه از نبوغ بر خوددار است، مي تواند از اين ويژگي به نفع خود سود جويد و ثروت مند شود. بدون شك جامعه نيز از اين نبوغ بهره مي برد. در مورد صاحب شركت بزرگ تجاري كه خود ميليون ها ثروت به دست مي آورد، اين تنها او نيست كه كسب ثروت کرده بلكه صدها كارگر، كارمند و مصرف كننده با او بهره مند مي شوند.

اما سوال اين است كه اين آزادي فردي تا كجا ادامه دارد؟

آزادي مطلق فردي حتى در كشورهاي سرمايه داري هم وجود ندارد. در اين کشورها قوانيني براي ماليات و كارگران و منع احتكار و... وجود دارد كه همه اين قوانين آزادي هاي فردي را محدود مي كند و بهره كشي فرد را از فرد به وسيله نبوغش مي كاهد، همچنان كه قانون، تجاوزه و تعدی بدون علت مرد قوی بنیه و نیرومند از نظر جسمی را به شخص ضعیف ممنوع می كند. بنا بر اين قانون مي كوشد كه همچنين فرد با نبوغ و با استعداد را نگذارد تا با استفاده از مزيت فكري و نبوغ خویش به حقوق ابلهان و يادست كم اشخاصي كه از نظر استعداد و نبوغ از او پايين ترند، تجاوز كند.

اما...

بي ترديد نوايغ - يا صاحبان سرمايه هاي بزرگ - در کشورهاي سرمايه داري، مصالح و اهداف و آداب و سنن خود را گرد مي آورند و سرمايه ها را پسرها از پدرها به ارث مي برند و به صورت طبقه اجتماعي خاصي درمي آيند تا آنجا كه به مثابه ملتي ديگر در دل ملت مي گردند. به حكم قدرت و مصالح اين طبقه و برنديگي سلاحي كه راه خود را با آن باز مي كنند، قادرند بر دولت مسلط شوند. دولت با تمام تجهيزاتش به عنوان قدرت قانوني پارلماني.

اين طبقه چون بر دولت غلبه كردند بر قانون نيز مسلط مي شوند. بنا بر اين قانون ضعیف تر از اين طبقه می گردد. در نتیجه با سلطه ای که بر مدارس، دانشگاه ها، راديو، تلویزیون و ساير رسانه های گروهی پیدا می کنند، کل جامعه را در سیطره خود قرار می دهند.



بنابر این نظریه آزادی فردی از میان می‌رود. زیرا آنچه به وجود می‌آید آزادی فردی نیست بلکه آزادی طبقاتی است. آزادی طبقه‌ای واحد که سرمایه‌ها و استعدادها را در اختیار خود دارد. لذا اگر به فرض روزی فردی نابغه خارج از این طبقه، پیدا شود و بکوشد که با نبوغ خود روزی ثروتمند گردد، همه درها را به روی خود بسته خواهد دید، زیرا این طبقه‌ای که نبوغ را در اختیار و انحصار خود گرفته، سخت در این اندیشه است که از ورود شخصی جدید در طبقه خود ممانعت کند تا سودها و منافع شخصی دیگر در این طبقه نقصان نیابد...

۳۹

با این مقدمات است که نظریه سرمایه‌داری به نظریه احتکاری و انحصارطلبی و استعماری بدل می‌شود. بنابراین هدف بسیاری از انقلاب‌های جهان، پایان دادن و ابطال سرمایه‌داری به عنوان مرآمی که آزادی فردی را نابود می‌کند و توان آنان را از میان می‌برد، نیست؛ بلکه هدف آنان رهایی از سیطره طبقه سرمایه‌دار بر نظام حکومتی است و در نتیجه پایان دادن به احتکار و استعمار این طبقه است...»

سپس احسان عبدالقدوس در رمانش رنج محترکان و استعمارگران را به تصویر می‌کشد و معتقد می‌شود که سعادت و شادی انسان‌ها امری جمعی است و برای انسان جدا از سایر انسان‌ها چیزی به نام سعادت و شادی وجود ندارد.

## یوسف ادريس

(۱۹۲۷-۱۹۹۱)

دکتر یوسف ادريس، همانند آنتوان چخوف پزشکی بود که نویسنده‌ای مشهور شد. اندیشه او در معالجه مفاسد اجتماعی همانند حرفه پزشکی او دقیق است. او کسی است که داستان کوتاه معاصر عرب را به بالاترین درجه خود ارتقا داد. در آثارش همواره با بدی درگیر است و در مقایسه با نجیب محفوظ باید گفت که رئالیسم یوسف ادريس کوبنده و نو است و او پیش از هر چیز به ریشه‌های مسایل انسانی و افکار فلسفی انسان می‌پردازد و در برابر تنهایی و دلتنگی انسان به دفاع از او برمی‌خیزد. آدم‌های قصه هایش آدم‌هایی ساده هستند که او به کمک آنان مفاسد اجتماعی و سیاسی را عریان می‌کند. و مطابق با حرفه خود (طبابت) در پی کشف و تشخیص و درمان بیماری‌ها و آفات انسانی و اجتماعی است. طنز او آمیزه‌ای از خنده و اشک، امید و یأس، آرزو و فاجعه است.

یکی از موضوعات مهمی که او پس از بیماری قلب و جراحی روی دریاچه قلبش به آن می‌پردازد،

مرگ است. او می گوید: «مرگ، چنان که مردم می پندارند ترسناک نیست. من آن را از نزدیک شناخته ام. در مرگ وحشتی پنهان نیافتم بلکه محبت و مهربانی دیدم. ترس حقیقی این است که عمری با ترس از مرگ زندگی کنیم و توان خود را در برابر زندگی حقیقی بیازیم.»

یوسف ادریس ۳۵۰ داستان کوتاه، ۱۰ رمان بلند و ۹ نمایشنامه و چندین مقاله از خود به یادگار گذاشته است. از آثار مهم او است: «شب تابستان»، «حادثه شرف»، «پایان دنیا»، «سرباز سیاه» و «خانه ای از گوشت».

یوسف ادریس با تمام وجود در سیاست غرق شده بود تا آنجا که در پادگانی فدائیان را برای مبارزه با انگلیس، تعلیم می داد. و در همین جا بود که نخستین داستانش «رودخانه و سرود غریبان» را نوشت. او از هرگونه رکود و خمودبیزار بود و همواره مردم را به حرکت تشویق می کرد. او را بی گمان باید سرآمد و قله قصه نویسی معاصر عرب دانست. برخی از نقادان او را در سطح چخوف و موپاسان، قرار داده اند.

اما از آنجا که در جناح چپ و رودرروی غرب ایستاده بود، با آنکه سه بار نامزد دریافت جایزه نوبل شد، نتوانست این جایزه را از آن خود کند. زیرا ادریس سال ها پیش از آنکه نجیب محفوظ برنده شود، کمیته جایزه نوبل را به عدم صداقت در رأی دادن متهم کرده بود.

پایان سخن اینکه یوسف ادریس در همه جوانب ادب وارد شد و در همه جای دیدگاه های والای خویش دفاع کرد. تاکنون ده ها رساله فوق لیسانس و دکترای درباره آثار او و تأثیر آن در جنبش ادبی معاصر عرب دفاع شده است.

متأسفانه اکنون که سال ها از مرگ او گذشته است عمداً او را از حافظه ادبی ژورنالیسم مصر حذف کرده اند و همه ادبیات مصر، نجیب محفوظ شده است. من در این باره در مجله «ادبیات معاصر» (شماره نهم و دهم) به تفصیل سخن گفته ام.

## یوسف السباعی

(۱۹۱۷-۱۹۷۸)

یکی از نویسندگان پرکار مصر یوسف السباعی بود که در سال ۱۹۷۸ ترور شد. او در مدرسه نظام تحصیل کرده بود. شاید بتوان ترور او را مربوط به دیدگاه صلح طلب او در برابر اسرائیل دانست. او از کسانی بود که هم پیش از شکست ۱۹۶۷ و هم پس از آن نویسنده ای مشهور بود. نخستین قصه اش «تبت ید ابی لهب»، نام داشت که در سال ۱۹۳۳ منتشر شد. السباعی، سردبیری چند

مجله، از جمله «الثقافه»، «المصور»، «آخر ساعه» و... را به عهد داشت. لازم به توضیح است که همه این مجلات دست راستی و طرفدار سیاست افرادی مانند انور سادات هستند. از کشور شوروی سابق جایزه صلح لنین دریافت کرد و نیز چندین جایزه داخلی را ربود. از جمله آثار اوست:

-داستان کوتاه: «دوازده زن»، «دوازده مرد»، «نجوای رهگذر»، «شب ها و اشک ها».

-نمایشنامه ها: «آن سوی پرده»، «انجمن قاتلین همسران»، «قوی تر از زمان».

۴۱

-رمان بلند: «نایب عزرائیل»، «ارض النفاق»، «اشک ها خشک شد»، «ما خار نمی کاریم».

در مجموع می توان یوسف السباعی را نویسنده ای دانست که در آثارش به نوعی نقد اجتماعی می پردازد. مادر داستان «ارض النفاق» جدال میان ارزش های گوناگون اجتماعی را به خوبی می بینیم. او در این اثر و مانند آن فنودالایسم قدیم را می گوید که جامعه را از رشد و نمو باز می دارد. ارض النفاق (سرزمین نفاق) در سال ۱۳۸۴ به فارسی ترجمه شده است.

زمان در آثار السباعی همانند نجیب محفوظ، حضوری جدی و قاطع دارد. شاید بتوان السباعی را از این نظر به چارلز دیکنز شبیه دانست، زیرا در آثار دیکنز هم، زمان همراه با شخصیت های فراوان به صورت مجموعه هایی متراکم از انسان ها و مکان ها و عادات، متجلی می گردد. شخصیت انسان مصری در آثار او هر چند به قدرت نجیب محفوظ ترسیم نشده است اما قابل توجه است. السباعی مصر و قداست این سرزمین را با نماد رودخانه نشان می دهد. طه حسین ادیب و نویسنده بزرگ مصر می گوید: «یوسف السباعی همانند من رود نیل را به عنوان نماد شخصیت مصر گرفته است و آن را سرچشمه خیر و برکت برای این سرزمین می داند».

برای من آثار یوسف السباعی از آن جهت جالب توجه است که او با تفکر و ذهنیت یک نظامی که طبعاً باید تابع دستورهای خشک و بی چون و چرای مافوق باشد، به نوشتن آن هم از همه نوع دست زده است. برایم جالب است که السباعی در آثارش با عمق فراوان تراژدی شعور اجتماعی را به تصویر کشیده است. همچنین خشونت یک افسر ارتش با نرمش او در نویسندگی قابل توجه است. البته گاهی ورود او به تفصیل روزمره زندگی آثارش را تا حد تحلیل های جزئی و غیر عمیق پایین می آورد.

به هر حال یوسف السباعی از آن گروه نویسندگانی است که



غده النمان.

نقادان به او بی مهری کرده اند و سبب این بی مهری نیز گرایش های نادرست خود اوست. سرنوشت السباعی می تواند عبرتی باشد برای کسانی که به راحتی خود را به قدرت های حاکم نزدیک می کنند و به عواقب آن نمی اندیشند و هم خود و هم هنر خود را ضایع می کنند.

### غادة السمان

غادة السمان را نخست از طریق اشعارش شناختم. پس از مکاتبة با او با آثار دیگرش آشنا شدم. از جمله رمان هایی که برایم فرستاد رمان جالب «کوایس بیروت» (کابوس های بیروت) بود. این رمان به روشن ترین صورت حوادث و فجایع بیروت را پس از ۱۹۷۵ نشان می دهد و برای ما ایرانی ها که جنگ تحمیلی را با فجایع آن از سوی دشمن تجربه کرده ایم بسیار قابل لمس است. از این شاعره و نویسنده بزرگ و معاصر سوریه، گزیده ای از اشعارش را تحت عنوان «در بند کردن رنگین کمان» به فارسی ترجمه و منتشر کرده ام و اکنون به ترجمه دفتر دیگری از اشعار او مشغولم که قرار است به وسیله «انتشارات چشمه» منتشر شود.

خانم غادة السمان در سال ۱۹۴۲ در دمشق زاده شد و تحصیلاتش را تا گرفتن دکتری ادبیات انگلیسی ادامه داد. مدت ها استاد دیدارگر در دانشگاه دمشق بود و پس از حوادث بیروت به پاریس مهاجرت کرد و اکنون سالهاست که با همسرش آقای دکتر داوق در آنجا زندگی می کند. در مجله «الحوادث» به طور پیوسته صفحه ای خاص را تحت عنوان «الخطوات رهایی» می نویسد که مورد توجه خوانندگان عرب است.

از مجموعه های شعری اوست: «اعلنت علیک الحب»، «اشهد عکس الريح»، «الحب من الوريد الى الوريد»، رسائل «الحنین الی الیاسمین» (که آخرین کار شعری اوست که در سال ۱۹۹۷ برایم فرستاده است).

از آثار داستانی اوست: «رحیل المرافیء القدیمة»، «کوایس بیروت»، «ختم الذاکره بالسمع الا حمر»، «بیروت ۷۵».

آثار غادة السمان به اکثر زبان های زنده جهان ترجمه شده است. یکی از مترجمین آثارش به آلمانی پسر هایتریش بل، نویسنده بزرگ آلمانی، است.

استاد دکتر غالی شکری نویسنده، نقاد و متفکر معاصر عرب کتابی تحت عنوان «غادة السمان بلا أجنحة»، درباره او و آثارش نوشته است و چکیده اش این است که اگر نجیب محفوظ را رمان نویس بزرگ کلاسیک عرب می دانیم بی تردید غادة السمان نخستین و بزرگ ترین رمان

نویسن نسل جدید عرب است.

بزرگانى مانند شهيد غسان كنفانى داستان نويس فلسطينى، محمدمهدى الجواهري شاعر پرتوان عراقى، يوسف ادريس نويسنده فقيده مصرى، پرفسور ولاديمير شاگال مستشرق و مترجم روسى آثار غادة السمان را تحسین و تأکید کرده اند و او را برای ادبیات عرب و جهان غنیمتى می دانند. ادبیات او اوج ادبیات زنانه دانسته شده است.

غادة السمان با بینشی عمیق و آگاهی درست از جهان عرب و مسائل آن به ویژه آنچه بر زنان این

میرال الطحاوی

سرزمین گسترده می گذرد، با ما سخن می گوید. بیانش همانند نویسنده ای نیست که از بیرون به مسائل نگاه می کند بلکه او خود از درون زخم کهنه عربیت سخن می گوید چونان زخمی زنده و پر خون که هرگز خشک نمی شود و نمی بندد.

سیر اندیشه و حرکت ادبی به خوبی در آثار او دیده می شود و به خواننده چنین القا می شود که با نویسنده ای روشنفکر در معنای دقیق کلمه روبه روست. بذر این حرکت و پویایی در رمان «رحیل مرافیء القديمه» (کوچ بندرهای قدیمی) آغاز می شود و در رمان «بیروت ۷۵»، «ما راه یاد» (۱۹۸۴)، نوشته جرج اورول می اندازد. واژه واژه او قابل تعمق و توجه است. به بیان دیگر می توانم بگویم که غادة السمان ادبیات زائد ندارد.



### میرال الطحاوی

خانم دکتر میرال الطحاوی از نویسندگان نسل جدید مصر است. او در شرق وادی نیل زاده شد. برخی از نقادان عرب، میرال الطحاوی را روشن ترین صدای ادبی در میان نویسندگان نسل دهه نود می دانند. نخستین داستانش «الخباء» (خیمه) که در سال ۱۹۹۶ منتشر شد، بهترین رمان آن سال در مصر دانسته شد. دورمان بعدی او «الباذنجانة الزرقاء» (بادمجان آبی) و «نقرات الطیاء» (ضربه های آهوان) که هر دو در سال ۱۹۹۸ منتشر شد او را به عنوان یکی از رمان نویس مطرح مصر معرفی کرد. رمان های میرال الطحاوی به اکثر زبان های اروپایی ترجمه شده است. حال و هوای رمان هایش غالباً مثل بادیه مصر پاک و بدوی است زیرا خود نویسنده از قبایل بادیه نشین مصری است. میرال الطحاوی نویسنده ای شجاع است که دیدگاه هایی انقلابی دارد. او در مصاحبه هایش

گفته است که جایزه نوبل که به نجیب محفوظ اعطا شد جایزه ای صددرصد سیاسی بود زیرا نجیب محفوظ اسرائیل را به رسمیت شناخت. او معتقد است که آن دسته از نویسندگان و روشنفکران عرب که مورد احترام عمیق غرب قرار می گیرند، به بهای مسامحه و کنار آمدن با اسرائیل است.

نکته جالبی که من هم با الطحاوی هم عقیده هستم اینست که می گوید غرب می خواهد ما با شرایط او بنویسیم.

### از قصه نویسان فلسطین

تردید نیست که حوادث سال ۱۹۶۷ همچون زلزله ای بود که چشم ها را به واقعیتی جدید باز کرد و آن طمع صهیونیسم به تمامی سرزمین های عربی بود که به دنبال آن ماهیت سازمان های خبری غربی - که اکثر در دست روزنامه نگاران و خبرنگاران صهیونیستی است - برای اعراب فاش شد و آنان دانستند که در صحنه تنها هستند. از این روزمندگان فلسطینی و طرفداران آنان همزمان با مبارزه مسلحانه، مبارزه فرهنگی را نیز آغاز کردند.

رژیم اشغالگر اسرائیل که جنگ فرهنگی اعراب را درک کرده بود، لبه تیز تیغ شکنجه و کشتار را متوجه شعرا و نویسندگان فلسطین کرد. آنان را از مدرسه ها راند و مانع ادامه تحصیل و تدریس فلسطینیان شد. با این حال آنان لحظه ای مبارزه دست نکشیدند و نوشتند و نوشتند و قلم را به مسلسلی پرتوان تر از هر سلاحی بدل کردند.

نخستین عکس العمل فلسطینیان در برابر فشارهای اسرائیلی بر نوار غربی فلسطین، در مجموعه داستان «مقهی الباشوره» (قهوه خانه باشوره) اثر خلیل السواحری دیده می شود. در این مجموعه قهرمان یکی از قصه ها به نام عطا ابو جلد، که کارگر ساده ای است، پس از اشغال بیت المقدس، به آنجا می رود و برای نخستین بار خودش را در قدس شریف، غریب احساس می کند. این درک و احساس سنگین غربت و استیصال چنان دردناک است که خواننده بی اختیار از سر اندوه و غیظ اشک می ریزد.

همچنین جمال بنوره در «حکایه جدی» (داستان پدر بزرگم) و «الشیء المفقود»، شکنجه ها و رفتار و حشیانه صهیونیست ها را با دانش آموزان و زنان بی دفاع به تصویر می کشد. این اعمال ددمنشانه چنان حساب شده بر مردم بی گناه فلسطین، رواداشته می شود که حتی رئیس سازمان دفاع از حقوق بشر اسرائیل، رژیم اسرائیل را رسماً نژادپرست اعلام می کند.

در حقیقت تم اساسی بیشتر قصه های فلسطینی را بعد از اشغال اسرائیل، مسأله اشغال و غضب سرزمین فلسطین، و مقاومت، تشکیل می دهد.

شخصیت هایی که در این قصه ها ارائه می شوند اکثراً به سوی رئالیسم انتقادی در حرکتند. اینان جنبه انفعالی را رها کرده و به صورت شخصیت هایی عمل کننده در آمده اند که به پیروزی خود و شکست دشمن، ایمان کامل دارند. سبک بیان نویسندگان، ساده و به زبان مردم فرودست و مستضعف نزدیک است، اما بسیاری از نویسندگان از رمز و استعاره نیز سود می جویند تا گرفتار ضربه ساطور سانسور نشوند.

برخی از مشهورترین نویسندگان فلسطین عبارتند از:

خالد الجبور: «به دست آوردن یک گرده نان کامل».

زکی درویش: «سگ ها»

حننا ابراهیم: «بوی خوش و وطن»

غسان کنفانی: «ام سعد»، «عائد الی حیفا» (که فیلم آن به نام «بازمانده»، ساخته سیف الله داد از تلویزیون ایران پخش شد).

### جبرا ابراهیم جبرا

یکی از شاعران، قصه نویسان و تقدنویسان بزرگ معاصر عرب نیز به شمار می رود. او زاده ۱۹۲۰ در بیت اللحم فلسطین است. او همواره در اشعار و داستان هایش با صهیونیسم در جدال بوده است. آنچه تم عمده اشعار و رمان هایش را می سازد، مشکلات روشنفکران عرب است که با تمام تلاشی که می کنند نمی توانند این معضل را از میان بردارند و زخم فلسطین همچنان زنده و دردناک باقی مانده است.

جبرا ابراهیم، با آنکه از تراژدی سرزمینش فلسطین خونین دل است اما مردمان رنج کشیده سایر نقاط جهان را از یاد نمی برد و در حقیقت او انسانگرا و سخت متعهد است. رمان «اتاق های دیگر» را که در سال ۱۹۸۶ منتشر کرد به مسایلی اشاره دارد که به غم های عام کلی بشری نظر دارد. در مجموع باید گفت به جهت حضور سانسور هولناک صهیونیسم بر سرزمین های اشغالی، گاهی نویسندگان چنان به فضاهای مه آلود سمبولیسم پناه می بردند که میان تم و صورت تناقض های عجیبی پیدا می شود اما جنبش انتقادی این نویسندگان است که سایر اعراب را در نوشته هایشان یاری می دهد و به صورت الگوهایی برای مبارزه آنان با حکومت های ارتجاعی، در می آورد. ♦ ♦